پس از اجماع واشنگتن*

نویسنده: ژوزف استیگلیتز
مترجم: ناهید حکمی اصفهانی**

اگر در حال حاضر اجماعی در مورد استراتژی (راهبرد)هایی که می‌توانند بیشترین نقش را در حمایت از توسعه فقیرترین کشورهای دنیا بنمایند وجود داشته باشد، این است: هیچ اجماع دیگری جزء این وجود ندارد که *«اجماع واشنگتن»*[1] نتوانست به این مسئله پاسخ دهد. توصیه‌ها برای رشد قابل حصول نه لازم و نه کافی بود، اگر چه هر یک از سیاست‌های توصیه شده آن برای کشورهای خاص در زمان‌های خاص می‌توانست مفید واقع گردد.

البته، منظور من از *«اجماع واشنگتن»*، تفسیر بسیار ساده از مباحثی بود که سازمان‌های مالی بین‌المللی و خزانه‌داری ایالات متحده، به خصوص در دهۀ ۸۰ و اوایل دهه۹۰، قبل از اینکه آنان به شدت در معرض انتقاد در شمال و جنوب قرار گیرند، توصیه می‌نمودند. منظورم کار هوشمندانه جان ویلیامسون[2]، که این اصطلاح را برگزید، نیست (ویلیامسون، ۱۹۹۰، ۱۹۹۹). جدای از محتوا و هدف اولیه آن، اصطلاح *«اجماع واشنگتن»* در تفکر بیشتر افراد در سراسر جهان یادآور راهبردهای توسعه است، که بر

* این مقاله را ژوزف استیگلیتز، استاد اقتصاد در دانشگاه کلمبیا و برنده جایزه نوبل اقتصاد، نوشته است.
www.gsb.columbia.edu/ipd

** کارشناس دفتر امور بازرگانی سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور

1. Washington Consensus

خصوصی‌سازی، آزادسازی، و ثبات کلان اقتصادی (منظور بیشتر ثبات قیمت‌هاست) متمرکز است؛ مجموعه سیاست‌هایی که براساس اعتماد بسیار قوی— قوی‌تر از آن چیزی که موجه بود- بر بازارهای آزاد تکیه کرده و سعی بر کاهش، و یا حتی به حداقل رساندن نقش دولت، می‌نمود.[۱] این‌گونه راهبردهای توسعه، به طور محسوسی، درست در نقطه مقابل راهبردهای موفقی که در شرق آسیا دنبال شد، در جایی که دولت‌های توسعه‌گرا نقش بسیار فعالی به عهده گرفتند، قرار می‌گیرد.

«پس از اجماع واشنگتن»[۲] فراتر رفته و ماهیت شکست‌های اجماع واشنگتن را به تفصیل توضیح می‌دهد.[۳] شکست در درک ساختارهای اقتصادی کشورهای در حال توسعه، تمرکز بر اهداف بسیار معدود و ابزارهای بسیار محدودی برای حل آن مشکلات. برای مثال، بازارها به تنهایی و به خودی خود، در حالی که تکنولوژی (فناوری) در حال تغییر است و یا بازارها باید شناخته شوند، منجر به نتایج کارا نمی‌شوند، این‌گونه

---

۱. بنابراین نحوهٔ درک عمومی از واژه «اجماع واشنگتن» اختلاف مهم میان این گزارش و گزارش جان ویلیامسون است که در همان کنفرانس عرضه شده بود — «تاریخ کوتاهی از اجماع واشنگتن»- که در آن ویلیامسون به من اشاره کرده، و مدعی می‌گردد که «وقتی یک اقتصاددان بارز به اجماع واشنگتن انتقاد می‌کند، به طور کلی جهان این مسئله را این چنین تفسیر می‌نماید که او (یعنی اقتصاد دادن بارز) بر این عقیده است که اعتقاد روشنفکرانه جدی بر ضد سیاست‌های تدوین شده اقتصاد کلان، استفاده از بازارها و آزادسازی تجارت، وجود دارد». به هر ترتیب این نظر من بر علیه سیاست‌های اجماع واشنگتن به آن شکلی نیست که من تعبیر می‌کنم که این واژه بدان اشاره دارد و از موضوعاتی که در این گزارش ارائه می‌گردد، مشهود است. در مورد نکات به خصوصی که ویلیامسون آن را مطرح کرده، نظر من این است که مفهوم اجماع واشنگتن به شکل گسترده و به شکل کوته‌بینانه‌ای به ثبات قیمت متمرکز شده است و توجه بسیار کمی به مورد دخالت در بازارها، شامل دخالت از طریق سیاست تجاری پرداخته است. به ویلیامسون جی (۲۰۰۴) مراجعه شود، «تاریخ کوتاهی از اجماع واشنگتن» ، گزارشی که در کنفرانس مؤسسه CIDOB که در سپتامبر ۲۰۰۴ در بارسلونا برگزار گردید، به نام «اجماع واشنگتن به سوی یک حکومت جدید جهانی».

2. Post Washington Consensus

۳. برای مثال رجوع شود به Stiglitz, J. E. (۱۹۹۸) «ابزار بیشتر و اهداف گسترده‌تر: حرکت به سوی بعد از اجماع واشنگتن»، کنفرانس سالانه WIDER در سال ۱۹۹۸، هلسینکی، ژانویه ۱۹۹۸، تجدید چاپ مجدد فصل ۱ در"*The Rebel Within*"، ناشر "Ha –Joon Chang" ، لندن، شرکت نشر ویم بلدون، ۲۰۰۱، صفحات ۱۷–۵۶. این گزارش مباحثی که من در آن گزارش ارائه داده‌ام مطرح و گسترش می‌دهد.

فرآیندهای دینامیکی در قلب توسعه نهفته است؛ و تأثیرات برونی[1] بسیار مهمی در این‌گونه فرآیندهای دینامیکی وجود دارند که سبب به وجود آمدن نقش بسیار مهم برای دولت می‌گردد. کشورهای موفق شرق آسیا این نقش بسیار مهم را شناسایی کردند، اما سیاست‌های «*اجماع واشنگتن*» این کار را نکردند.

به همان ترتیب، توجه بسیار کمی به دیگر ویژگی‌های خاص کشورهای در حال توسعه شد، مانند عمومی شدن قراردادهای مزارعه[2] (سهم‌بری از محصول)، که در واقع، نرخ مالیاتی به میزان ۵۰ درصد را به کشاورزان تحمیل می‌کرد – و در برخی موارد ۶۶۲/۳ درصد، در ابعادی خیلی بزرگ‌تر نسبت به مواردی که آنها مورد توجه قرار داده بودند. با وجودی که سازمان‌های بین‌المللی در مورد «*دستیابی به انگیزه‌های درست*» صحبت می‌کنند، هرگز آنها به مشکل انگیزه توجهی ننمودند.

در حالی که منتقدان سیاست‌های «اجماع واشنگتن» معتقدند که سیاست‌ها بسیار زیاد بر «*بنیادگرایی بازار*»[3] تأکید نموده‌اند، یعنی اعتقاد بر اینکه بازارها به خودی خود منجر به کارایی اقتصادی می‌گردند و سیاست‌های اقتصادی می‌بایست بر کارایی متمرکز شوند و مسائل مرتبط با توزیع می‌تواند و می‌بایست در جای دیگری در فرآیند سیاسی تصمیم‌گیری شوند، بیشتر حامیان میانه‌روی سیاست‌های «*اجماع واشنگتن*» این اتهام را تکذیب می‌کنند. به مقیاس وسیعی، آن بحث مانند بحث در مورد نامگذاری خوده «*اجماع واشنگتن*» جدا از مسئله اصلی است. سیاست‌هایی که از سوی سازمان‌های مالی بین‌المللی مورد حمایت قرار گرفت و تحت عنوان سیاست‌های «*اجماع واشنگتن*» یا «*نو لیبرالیسم*»[4] مشهور شد، مستلزم محدود کردن بسیار زیاد نقش دولت در مقایسه با سیاست‌هایی بود که کشورهای شرق آسیا در پیش گرفتند، مجموعه سیاست‌هایی که (به زبان ساده‌تر) به «*دولت توسعه‌گرا*» مشهور گردید.

به طور حتم، دولت‌ها می‌توانند سبب بدتر شدن مسائل شوند. بدون شک، «*اجماع واشنگتن*»، تا حدودی، نشان‌دهندهٔ عکس‌العمل به شکست‌های دولت در سعی آن برای تصحیح نارسایی‌های بازار بود. ولی گرایشات به شکل افراطی و برای مدت طولانی به سمت مخالف تغییر کرد.

1. Externalities
2. Share Cropping
3. Market Fundamentalism
4. Neo-Liberalism

سیاست‌های اجماع، اغلب، بدترین ماهیت و کمترین توانایی را برای دولت‌ها متصور گردیدند و تصور را بر همین اساس برای تمامی آنها قرار دادند. نتیجه این مسئله آن بود که گرایش قوی بر ضد توصیه‌ها و سیاستگذاری‌ها براساس نوع دخالت‌هایی بود که می‌توانستند در زمینه‌های مورد بررسی شده مؤثر واقع شوند و یا ایجاد نهادها و افزایش ظرفیت‌های دولت‌ها به گونه‌ای که آنها بتوانند به شکل کارا در امور دخالت کنند، به وجود آمد.

بنابراین، مسئله مورد بحث تنها اندازهٔ دولت نیست، بلکه نقش آن ـ نوع فعالیت‌های دولت – و تعادل بین دولت و بازار مهم است. «*پس از اجماع واشنگتن*» نقش بازار را کاملاً تأیید می‌کند؛ سؤال این است که تا چه میزانی، «*نو لیبرال‌ها*» نقش دولت را، بیشتر از نقش حداقل آن در اجرای قراردادها و شناسایی حقوق مالکیت، تأیید می‌کنند.

اساس فکری «*اجماع واشنگتن*»، حتی، قبل از آنکه به طور گسترده‌ای قابل قبول واقع شود، به شدت تحلیل رفت. تئوری (نظریه)های اساسی اقتصاد رفاه[1] تفسیر قاطعی را از آدام اسمیت در شرایط و حالاتی که بازارها به نتایج کارا منتهی می‌گردیدند، ارائه دادند. ممکن است که هیچ‌گونه تأثیرات برونی (هیچ‌گونه آلودگی هوا یا آب)، هیچ‌گونه کالاهای عمومی، هیچ‌گونه مسائل مرتبط با یادگیری، وجود نداشته باشد، بازارهای سرمایه کامل باشند — حداقل بدین شکل که هیچ‌گونه ریسک (خطر) یا بازارهای میان دوره‌ای وجود نداشته باشند. اگر این روندها به خوبی پیش می‌رفتند، آن وقت گرین‌والد[2] و استیگلیتز پیش رفته و نشان دادند که به هیچ عنوان نمی‌بایست نقص (نارسایی) در اطلاعات وجود داشته باشد، هیچ‌گونه تغییر در ساختار اطلاعات نمی‌بایست صورت گیرد، هیچ‌گونه عدم تقارن در اطلاعات نباید وجود داشته باشد (استیگلیتز و گرین‌والد، ۲۰۰۳). این مشکلات در اقتصاد بسیار مهم هستند، اما مهم‌تر اینکه آنها در قلب توسعه قرار دارند. «*هیچ نظریه‌ای مبنی بر آنکه در مراحل اولیه توسعه، بازارها به خودی خود به نتایج کارا منتهی می‌گردند، وجود ندارد*».

تجربه تاریخی — حتی قبل از آنکه «*اجماع واشنگتن*» به طور گسترده‌ای مورد قبول واقع شود — پشتیبانی اندکی از این موضوع می‌کرد. در حالی که بحث متداولی درخصوص نقش خاص هر یک از

1. Welfare Economics
2. Greenwald

سیاست‌هایی که کشورهای شرق آسیا برعهده گرفتند، وجود دارد، ارتباط روشنی بین سیاست‌های اتخاذ شده و موفقیت‌های به دست آمده وجود دارد.[1] بنگاه‌های مستقر در شهرستان‌ها و روستاها در چین ـ که در سطح محلی مالکیت عمومی داشتند ـ عامل اصلی موفقیت چین در دهۀ ۸۰ و اوایل دهۀ ۹۰ بودند. سیستم مسئولیت فردی ـ که بسیار دور از خصوصی‌سازی مالکیت زمین بود ـ علت اصلی افزایش بیش از حد کارایی در بخش کشاورزی محسوب می‌شود. بسیار مشکل است تصور کنیم که کره و تایوان که امروزه یکی از بازیگران عمدۀ صنعتی شده‌اند بدون آنکه سیاست‌های صنعتی را به طور فعالانه اجرا نمایند، بدینجا رسیده‌اند. در همه کشورهای شرق آسیا، نرخ‌های پس‌انداز بسیار بالا بود، و حداقل این مسئله قابل قبول است که سیاست‌های دولت که برای رشد پس‌انداز طراحی شده بود، عملاً در جهت آن اهدافی که مدنظر قرار داشت حرکت کردند. در حالی که بنگاه‌ها در نقاط دیگر جهان از کمبود سرمایه شکایت می‌کنند، دولت‌های شرق آسیا سرمایه را برای بنگاه‌هایی که تلاش خود را برای صادرات به اثبات رسانده بودند، مهیا می‌کردند، به‌خصوص در بخش‌های مرتبط به فناوری که امکان سرریز[2] منافع به بقیه اقتصاد را امکان‌پذیر می‌کرد. به طور حتم، همه این موارد می‌توانستند اتفاقی باشند یا حتی ممکن است، همان طوری که برخی منتقدان این سیاست‌ها ادعا می‌کنند، کشورهای شرق آسیا حتی به رشد سریع‌تری در قبال فقدان سیاست‌های صنعتی، دست می‌یافتند. امکان این مسئله هست — اما هیچ دلیلی وجود ندارد که باور کنیم این چنین باشد، و شواهد نشان از جهت دیگر دارند.

چنانچه موفقیت‌های شرق آسیا مطلوبیت نقش بیشتر دولت را برای توسعه موفق نسبت به سیاست‌های اجماع واشنگتن که به طور سنتی تأیید می‌شد، ارائه دهد؛ شکست‌ها در صحرای افریقا[3] و امریکای لاتین، شکست راهبردهای اجماع واشنگتن را تقویت می‌کند.[4] رشد در امریکای لاتین در دهه ۹۰ — دهه اصلاحات— درست نصف آن در دهۀ ۶۰ و ۷۰ بود، دهه‌هایی که با سیاست‌های

1. See for instance Wade, R. (2003). "*Governing the Market: Economic Theory and the Role of Government in East Asian Industrialization.* Princeton, NJ: Princeton University Press; *The East Asian Miracle: Economic Growth and Public Policy (World Bank Policy Research Reports).* Washington. D.C: World Bank Publications, 1993.
2. Spillovers
3. Sub-Saharan Africa
4. Stiglitz J. E. (2002). *Reforming Reform: Towards a New Agenda for Latin America,* Prebisch Lecture, ECLAC. Santiago. Chile.

«*شکست خورده*» جایگزینی واردات مشهور بوده است. مطمئناً، مشکلات زیادی در مورد راهبرد جایگزینی واردات وجود داشت، و این راهبرد می‌بایست — همان طوری که در شرق آسیا اتفاق افتاد ــ به راهبرد متمرکز بر توسعه صادرات، تغییر می‌یافت؛ اما این بحران بدهی‌ها، و نه کاستی‌های راهبرد توسعه بود که منجر به پایان دوران رشد بالا شد. موفقیت اصلاحات، خیلی کوتاه بود- کمتر از یک دهه — و پایان آن موفقیت مستقیماً به شکست‌های راهبرد اصلاحات مرتبط بود، مثلاً، باز بودن بازارهای سرمایه کشورها را در معرض ناپایداری ایجاد شده در بازارهای سرمایه بین‌المللی، که چنان نتایج وخیمی در بحران‌های جهانی سال‌های ۱۹۹۷–۱۹۹۸ به بار آورد، قرار داد.

در افریقا، هزینه‌های اعتقاد صِرف به معجزه بازار واضح و بیش از حد بود. برای مثال، شرایط سیاست‌های تحمیل شده بر کشورهای مستقر در منطقه، در بسیاری از اوقات بسیار سطحی بر آزادسازی قیمت‌های محصولات کشاورزی بدون توجه کافی به پیش نیازها برای موفقیت آن از جمله ایجاد بازارهای کارامد[1] نهاده‌ها و داده‌ها، دستیابی به اعتبارات و زیربناها (به خصوص جاده‌ها) تأکید می‌نمود؛ اصرار بر مزیت نسبی ایستا[2] به استدلال نادرست منجر شد، به طوری که افزایش صادرات کالا از سوی بسیاری از کشورها سبب کاهش شدید قیمت آنها شد؛ اصلاحات در بخش مالی بیش از اندازه بر تعیین نرخ‌های بهره به وسیله بازار در بازارهای اولیه[3] و ضعیف[4] متمرکز گردید که غالباً منجر به دوره‌های طولانی نرخ‌های بهره بسیار بالا، بدون بهبودی در دسترسی به تسهیلات شد.

اگر نتیجه درستی از اجماع واشنگتن به‌دست آمده، باز زمان برای لذت بردن از آن سیاست‌ها، دست کم برای بسیاری از شهروندان مستقر در بسیاری از کشورها، باقی مانده است. کشورهایی مانند بولیوی که جزء اولین پیروان بودند، هنوز این سؤال را مطرح می‌کنند؛ ما درد را چشیده‌ایم، چه موقع می‌توانیم از منافع آن استفاده کنیم. چنانچه اصلاحات سبب رویارویی کشورها با خطرپذیری بیشتری می‌شد، به طور آشکار، کشورها را برای دستیابی به بهبودی سریع تقویت نمی‌نمودند؛ به طور کلی، در امریکای لاتین، تقریباً نیم دهه کاهش درآمد سرانه اتفاق افتاد.

1. Functioning Markets
2. Static Comparative Advantage
3. Rudimentary
4. Thin

همان طوری که شکست‌ها – به خصوص بحران‌ها، که با بحران مکزیک شروع شد، سپس بحران‌های شرق آسیا و پس از آن بحران روسیه و آرژانتین – آشکار نمودند که مسائل به نحو مطلوب انجام نشده است، حامیان اجماع واشنگتن مرتباً سعی در اصلاح توصیه‌ها می‌کردند، به گونه‌ای که اشکال مختلف «*متمم/اجماع واشنگتن*» را تعریف می‌کردند، کشور مکزیک نشان داد که حتی اگر کشوری مسائل مالی خود را سر و سامان بدهد و تورم را به کنترل درآورد، باز ممکن است با بحران مواجه شود. به نظر می‌رسید که بحران در نتیجهٔ کمبود پس‌انداز داخلی ایجاد شده است. ولی زمانی که کشورهای شرق آسیا با بحران مواجه شدند ـ کشورهایی که بالاترین سطح پس‌انداز را در جهان داشتند – تحلیل جدیدی آغاز شد. حالا، کمبود شفافیت مورد توجه قرار داده شد (به نظر می‌رسد آنها فراموش کردند که آخرین مجموعه بحران‌ها در کشورهای نوردیک[1] که در میان شفاف‌ترین کشورها در جهان بودند، اتفاق افتاده بود). نهادهای مالی ضعیف باید ملامت می‌شدند، اما وقتی نهادهای ضعیفی در ایالات متحده امریکا و دیگر کشورهای صنعتی پیدا می‌شدند، کشورهای درحال توسعه چگونه می‌توانستند امید داشته باشند؟ بدین‌ترتیب، توصیه‌های صندوق بین‌المللی پول/ خزانه‌داری ایالات متحده/ اجماع واشنگتن[2] یک زنگ تو خالی بود: بعد از آنکه همه مسائل اتفاق می‌افتاد، آن وقت آنها می‌توانستند موارد اشتباه را بیابند، و موارد دیگر را به فهرست بلند بالای در حال افزایش لباس‌های چرک[3] برای اقداماتی که کشورها باید انجام دهند، اضافه نمایند.[4]

1. CK

۲. من به خصوص بانک جهانی را از گروه سه تایی حذف نمودم، به دلیل آنکه در این زمان، این بانک به منتقدان در خصوص بسیاری از اجزای اجماع واشنگتن پیوسته بود.

3. Laundey List

۴. جیسون فرمن (Jason Furman) و من سعی نمودیم که تقریباً کار جدی را برای ثابت کردن این مسئله که چه مفهومی‌می‌تواند در این باره وجود داشته باشد که کشوری سیاست‌ها یا نهادهایی داشته باشد که سبب «آسیب‌پذیری» آن در موقع بروز بحران گردد. با بررسی کشورهای مختلف می‌خواستیم ببینیم که آیا خصوصیات سیستماتیکی (روشمندی) در مورد به وجود آمدن بحران وجود دارد. جای تعجب نیست، کشورهای شرق آسیا که صندوق بین‌المللی پول مطرح می‌کرد آسیب‌پذیر هستند، در تحلیل ما آن گونه به نظر نرسیدند.

See Stiglitz J.E. and J. Furman (1998). "Economic Crises: Evidence and Insights from East Asia. *"Brookings Papers on Economic Activity,* 1998 (2), pp. 1-114, (Presented at Brookings Panel on Economic Activity, Washington, September 3, 1998).

در حالی که دربارهٔ مسائل – بهبود در ادارهٔ شرکت و شفافیت منافع بسیار – طی سال‌های بعدی با دقت توجه می‌شد؛ این مسئله به طور فزاینده‌ای آشکار گردید که سیاست[1] به جای تحلیل اقتصادی، چارچوب فهرست پیشنهادی را پایه‌گذاری می‌کرد:

- صندوق بین‌المللی پول و خزانه‌داری ایالات متحده، در حالی که بر «*عمل شفافیت*» تأکید می‌کردند، در بین نهادهای دارای کمترین شفافیت، باقی ماندند.
- خزانه‌داری ایالات متحده، حتی در خصوص اصلاحات ایالات متحده که سبب بهبود در شفافیت چارچوب‌های حسابداری امریکا، مانند اختیار خرید سهام به قیمت معین و معلوم[2] می‌شد، مقاومت کرد.
- آخرین مجموعه کشورهایی که دچار بحران‌های مالی گشتند، یعنی کشورهای اسکاندیناوی، در بین شفاف‌ترین کشورها بودند.
- زمانی که مباحث درخصوص شفافیت به نهادهای غربی، مانند صندوق‌های تأمین سرمایه‌گذاری و حساب‌های محرمانه بانکی، برگردانده شد، خزانه‌داری ایالات متحده شروع به انتقاد از شفافیت بیش از حد نمود، و سرانجام (قبل از ۹/۱۱) به ابتکار عمل OECD در خصوص سری بودن مسائل بانکی رأی مثبت داد.
- در حالی که، به درستی، انتقادهای سخت به فساد ادامه می‌یافت، کشورهای در حال توسعه از اتخاذ قدم‌های سهل برای مشکل کردن بروز این نوع فساد خودداری کردند. برای مثال، می‌توان از اجازه کاهش مالیات‌ها منحصراً در خصوص پرداخت‌هایی به دولت که منتشر می‌شوند، (و پذیرش ارزیابی دیگری از صنایع فعالی که در ایجاد شفافیت پیشقدم می‌شوند) نام برد.
- عملیات حسابداری[3] صندوق بین‌المللی پول هنوز مانع روند توزیع مجدد زمین براساس اصول بازار می‌شود.

1. Politics
2. Stock Options
3. Accounting

در حالی که صندوق بین‌المللی پول در خصوص نیازهای حمایتی وسیع صحبت می‌کرد، بر عواملی که سبب ناپایداری اقتصادی بودند مستقیماً متمرکز نگردید – شامل آزادسازی بازار سرمایه؛ صندوق، حمایت از آزادسازی بازار سرمایه را خیلی بعد از آنکه نتایج معکوس آن بر تثبیت روشن شد و شواهد نشان داد که سیاست مذکور به رشد اقتصادی منجر نمی‌گردد، ادامه داد.[۱] صندوق تمرکز خود را بر کمبودها در کشورهای در حال توسعه قرار داد و نه سیاست‌های اجماع واشنگتن؛ به طور مستقیم کشورهای در حال توسعه برای مشکلاتی که داشتند، مورد ملامت قرار گرفتند– به خصوص به دلیل نبود شفافیت و حکومت نادرست.

در حالی که بحران‌ها، در کشورهایی که به نظر می‌رسد، توصیه‌های اجماع واشنگتن را تعقیب نموده‌اند، کشورهایی مانند آرژانتین، که نمره A^{+} را از صندوق بین‌المللی پول دریافت کرده بود (که حتی، رئیس جمهور آن کشور مه‌نم[۲]، قبل از اجلاس سالیانه ۱۹۹۹، به عنوان فردی که نحوهٔ رفتارش باید برای کشورهای دیگر الگو باشد)، به وقوع پیوست، مجدداً این کشورها با یک سلسله مشکلات دیگر مواجه شدند: برای مثال خصوصی‌سازی سبب فساد شد، و یا انحصارهای طبیعی پدید آمدند که سبب ایجاد قیمت‌های بالاتر برای مصرف‌کنندگان، به دلیل استفاده از قدرت انحصارگرانه، گردید. به علاوه، هدف توسعه نمی‌توانست و نمی‌بایست، تنها افزایش در تولید ناخالص داخلی (GDP) باشد ــ برای لحظه‌ای ارزیابی مشکلات مرتبط با آن اقدامات را کنار می‌گذاریم، آن چیزی که می‌بایست مد نظر قرار می‌گرفت، افزایش پایدار استاندارد زندگی، تشویق دموکراسی و توسعه عدالت محور بود.

---

۱. سرانجام در مارس ۲۰۰۳، حتی صندوق بین‌المللی پول این مشکلات را به رسمیت شناخت — تقریباً شش سال بعد از اینکه صندوق عقیدهٔ خود را در خصوص مجبور کردن کشورهای در حال توسعه برای آزادسازی بازارهای سرمایه‌شان تغییر داد. با وجود این، مشخص نیست که تا چه اندازه این آگاهی‌ها نسخه‌های سیاست‌ها را که در سطح کشوری به کار گرفته می‌شوند، تغییر داده است. برای مثال مراجعه کنید به:

See, for instance, Prasad, E., Rogoff, K., Wei, S. and Kose, A. M. (2003). "Effects of Financial Globalization on Developing Countries: Some Empirical Evidence, " IMF Occasional Paper No.220, September.

2. Menem

به خصوص اغلب، مسئله عدالت مورد بی‌توجهی واقع می‌شد. آیا جامعه‌ای که در آن وضعیت اکثریت شهروندانش رو به بدتر شدن می‌رود – اما در آن جامعه تعداد اندکی که در بالاترین سطح قرار گرفته‌اند آن چنان به وضعیت بهتری دست می‌یابند که سبب بالا رفتن متوسط درآمد می‌شوند – بهتر از جامعه‌ای است که زندگی اکثریت آنها رو به بهبود می‌رود؟ در حالی که اتفاق نظر وجود ندارد – و آنهایی که در بالاترین سطح قرار گرفته‌اند اصرار می‌ورزند که متوسط درآمد معیاری است مقتضی – امکان اینکه افزایش تولید ناخالص داخلی (GDP) سبب بالا بردن منافع اکثریت نشود، بدین معناست که ما نمی‌توانیم مسئله توزیع را به کلی نادیده بگیریم. برخی از اقتصاددان‌ها بر این عقیده‌اند که می‌توان ملاحظات در مورد توزیع را به فراموشی سپرد به این دلیل که آنها به اقتصاد رخنه به پایین[1] معتقدند. ولی شواهد برضد معتقدان اقتصاد رخنه به پایین، در حال حاضر، بسیار زیاد است، حداقل بدین سبب که افزایش متوسط درآمدها برای بالا بردن درآمدهای طبقهٔ فقیر برای مدتی تقریباً طولانی، کافی نیست. اقتصاددان‌ها بحث می‌کنند که ملاحظات دربارهٔ توزیع می‌تواند و *«باید»* به فراموشی سپرده شود، به دلیل آنکه این‌گونه ملاحظات خارج از حیطهٔ اقتصادی است؛ اقتصاددان‌ها باید منحصراً بر کارایی و رشد متمرکز شوند. توزیع یک مسئله سیاسی است. اصول اساسی اقتصاد رفاه، به اقتصاددان‌ها آرامش خاطر داد، به دلیل آنکه نتایج حاصل از آن نشان‌دهندهٔ آن بود که می‌توان ملاحظات عدالت و کارایی را از یکدیگر جدا نمود؛ توزیع درآمد می‌توانست به سهولت از طریق توزیع مجدد دارایی‌های اولیه صورت گیرد. اما پیشرفت در تئوری (نظریه) اقتصادی (به‌خصوص در زمینهٔ اقتصاد اطلاعات) نشان داد که این مسئله درست نبود؛ به طور کلی توزیع مجدد به شکل پرداخت یکجا[2] امکان‌پذیر نبود، و کارایی و عدالت با یکدیگر به طور جدایی‌ناپذیری گره خورده بودند.[3] قابل توجه است که مأخذ بسیاری از این نوع به هم آمیختگی‌ها

1. Trickle Down Economics
2. Lump – Sum
3. See in particular the discussion in Stiglitz, J.E. *Whither socialism?* (1994) Cambridge, MA: MIT Press.

(مانند آنهایی که مربوط به مشکلات کمک‌ها[1] می‌شدند) در «*خصوص کشورهای در حال توسعه*» پانزده سال «*قبل از*» تدوین اجماع واشنگتن تحلیل شده بودند.[2 و 3]

صرف‌نظر کردن از ملاحظات توزیع، بدان معنا بود که برخی اوقات، حتی بهبود در کارایی مورد مصالحه قرار داده می‌شد. برای مثال، اصلاحات زمین که سبب کاهش دامنهٔ مشکلات کمک‌ها در زمینه (و ناکارایی‌های مرتبط با آن) اجاره‌داری می‌شد، سبب می‌گردد تا عدالت و کارایی به طور همزمان بهبود یابند. سهم‌بری از محصول که شکل متداول اجاره‌داری زمین در کشورهای در حال توسعه است، منجر به نرخ مالیات مؤثری به میزان حدود ۵۰ درصد – و در برخی موارد به میزان ۶۶۲/۳ درصد – بر برخی از فقیرترین مردم جهان می‌شود. بسیار عجیب است در حالی که صندوق بین‌المللی پول و حامیان اجماع واشنگتن، غالباً، در مورد ابعاد انحرافاتی که در نتیجه نرخ‌های مالیات بالا پدید می‌آید، بسیار شاکی بودند، اصلاح زمین‌ها، که حتی می‌بایست مهم‌تر تلقی می‌شدند، ظاهراً در ردهٔ اول برنامه کاری قرار نمی‌گرفتند.

اجماع واشنگتن، از یک منظر، بیانگر پیشرفتی نسبت به نگرش پیشین در مورد توسعه بود، که اختلاف کشورهای توسعه یافته و کمتر توسعه یافته را به طور وسیعی در «*منابع*» آنها

---

1. Agency

2. See. e.g. Stiglitz, J.E. (1974). "Alternative Theories of Wage Determination and Unemployment in L.D.C.s: The Labor Turnover Models" *Quarterly Journal of Economics,* 88(2), May, 194-227. Subsequently published in *Development Economics,* l, D. Lal(ed), Elgar, 1992, 288-321.

۳. ارتباطات دیگری وجود دارد، محدودیت‌های سرمایه می‌تواند دستیابی به تحصیلات را محدود سازد، این بدان معنی است که توانایی‌های بسیاری از افراد هرگز شناسایی نمی‌گردند. رجوع شود به:

See. e.g. Birdsall, N. (1999). "Education: The People's Asset" CSED Working Paper No. 5 September.

بی‌عدالتی‌های زیاد به آشوب‌های اجتماعی منجر می‌گردند، و حتی به‌طور سیستماتیک به ستیزه‌جویی مدنی منجر می‌گردند.

See, e.g. Deininger, K. (2003). "Causes and Consequences of Civil Strife: Micro – Level Evidence from Uganda," World Bank Working Paper No. 3045, May, Also civil strife has a very negative effect on growth.

جست‌وجو می‌کرد. این امر دلیل بر این بود که چرا یک « *بانک*» در مرکز تلاش جهانی برای کمک کردن به توسعه قرار داده شد – به دلیل آنکه این بانک منابع بیشتری عرضه می‌کرد. جالب است که تأسیس بانک جهانی (به همان ترتیب صندوق بین‌المللی پول) منعکس‌کننده شناسایی اهمیت نارسایی‌های بازار بود. اگر مدل نئوکلاسیک « *درست بود*»، کمبود سرمایه در نرخ بازگشت بیشتر بر سرمایه منعکس می‌شد، و بازارهای خصوصی جریان سرمایه را از کشورهای صنعتی دارای سرمایه به کشورهای در حال توسعه کم سرمایه تضمین می‌نمودند. ولی به خصوص در زمان تأسیس بانک جهانی، این چنین جریاناتی خیلی محدود بودند؛ و حتی در دوران شکوفایی موقت جریان‌های سرمایه خصوصی اواسط دهۀ ۹۰، قبل از بحران مالی جهانی، منابع بیشتر به تعداد معدودی از کشورها، و برای نوع معینی از سرمایه‌گذاری‌ها، اختصاص داده می‌شد. ظاهراً، بسیاری از کشورها با محدودیت اعتباری مواجه بودند[1] (در این مورد بسیار عجیب بود که نهادهای بین‌المللی که براساس نارسایی‌های بازار تأسیس شده بودند، تحلیل خود را تا حد بسیاری براساس مدل‌هایی که توجه کافی به این‌گونه نارسایی‌ها ندارند، پایه‌گذاری کنند).

با وجود این، در اوایل دهه ۸۰ ، آشکار شد که طرح‌ها به تنهایی کافی نبودند. بنابراین، اجماع واشنگتن بر «*سیاست‌گذاری‌ها*» متمرکز گردید. زمانی که سیاست‌های واشنگتن شکست خورد، چنین بحث شد که ما به این نتیجه رسیده‌ایم که به سیاست‌های دیگری که مکمل این سیاست‌ها هستند، نیاز است، و آن «*متمم اجماع واشنگتن*»[2] بود. مواردی که اضافه می‌شد بستگی به انتقادهایی داشت که دربارۀ ماهیت شکستی که شناسایی شده بود، مطرح می‌شد. هنگامی که رشد تحقق نیافت، دومین نسل اصلاحات، شامل سیاست‌های رقابتی همراه با خصوصی‌سازی انحصارهای طبیعی، اضافه شدند. زمانی که به مشکلات مرتبط با عدالت توجه شد، سیاست «متمم» بر تعلیم و تربیت زنان و بهبود سیاست‌های حمایتی تأکید ورزید.

1. See, e.g. Eaton J. and Gerzovitz, M. (1981). "Debt with Potential Repudiation: Theoretical and Empirical Analysis," *Review of Economic Studies* , 48. 289-309.
2. Washington Consensus Plus

همچنین، زمانی که تمامی اشکال «*متمم اجماع واشنگتن*» در به کارگیری ترفندها شکست خورد، لایهٔ جدیدی از اصلاحات اضافه شد: باید قدمی بیشتر از پروژه(طرح)ها و سیاست‌ها برای سازمان‌ها، شامل «*سازمان‌های دولتی*» و کنترل آنها، برداشته شود.

به جهاتی، این مسئله مبین تغییر اساسی در نوع نگرش بود، ولی به لحاظ دیگر این مسئله دنبالهٔ همان تفکرات قبلی بود. مدت مدیدی بود که دولت به عنوان یک مشکل مطرح می‌شد، و بازار به عنوان راه‌حل مطرح بود. سؤال باید این چنین مطرح می‌شد که چه کارهایی می‌توانیم برای کارایی بهتر « *هر دو*» بازارها و دولت انجام دهیم، بهترین تعادل بین بازار و دولت چگونه باید باشد، و آن تعادل طی زمان در حالی که کارایی بازارها بهبود می‌یابند و توانایی دولت‌ها تغییر می‌کنند، چگونه باید تغییر یابند. به جای اینکه این پرسش‌ها مطرح شوند، «*اجماع واشنگتن*» نارسایی‌های بازار را به فراموشی سپرد، و دولت را مشکل اصلی تلقی نمود و عدم پشتیبانی بسیار شدید از دولت‌ها را توصیه کرد. اخیراً، اجماع مذکور *بهبود* دولت را مورد شناسایی قرار داده و همین طور بسیاری از کشورهایی که توسعه در آنها به کندی پیش می‌رفت نه از زیادی دولت بلکه از کمبود دولت در رنج بودند – دولت‌هایی که شکست خورده بودند. ولی عدم تعادل همچنان ادامه یافت. برای مثال، به جای آنکه سؤال شود آیا می‌توان سیستم حقوق بازنشستگی همگانی را تقویت کرد، دوباره بر مسئلهٔ خصوصی‌سازی توجه شد. زمانی که کاستی‌ها در طراحی حقوق بازنشستگی خصوصی نمایان گردید (هزینه‌های بیشتر مدیریت آنها، مشکلات مربوط به انتخاب نامساعد[1]، شکست در حمایت بازنشستگان در برابر خطرهای مرتبط با ناپایداری بازار و تورم، مشکلات جلوگیری از تقلبات) به مشکلات به‌وجود آمده توجه نشد، سعی بر این بود که به «*نارسایی‌های بازار*» توجه شود، اما به سهولت این تصور شد که آسان‌تر است کارکرد بازارها را تصحیح کنیم تا کارکرد صحیح نهادهای عمومی را فراهم آوریم.

همچنین ارتباط بین سیاست‌ها و نهادها – یا نهادها و جامعه – به اندازه کافی شناسایی نشد. به کشورها توصیه می‌شد که باید نهادهای مناسبی داشته باشند، مواردی از نهادهای مناسب نیز عرضه می‌شد، اما درخصوص چگونگی ایجاد این نهادها راهنمایی‌های بسیار کمی ارائه

1. Adverse Selection

می‌گردید. بسیار سهل بود که کشورها را برای داشتن سیاست‌های مناسب راهنمایی کرد– مثلاً به آسانی، توصیه می‌شد که کسری بودجه کاهش داده شود. ولی دستور داشتن نهادهای مشروع کشورها را نمی‌توانست به جایی برساند. همان طوری که مجادله در خصوص آنکه چه سیاست‌هایی خوب تلقی می‌گردند وجود داشت، به همان ترتیب مجادله در مورد اینکه چه نهادهایی، نهاد خوب نامیده می‌شدند، نیز وجود داشت. به کشورها توصیه می‌شد که باید دموکراتیک باشند، ولی هیچ موضوعی مهم‌تر از عملکرد اقتصادی برای شهروندان بیشتر کشورهای در حال توسعه وجود ندارد، و به آنها گفته شده بود که یکی از اجزای عمده یعنی سیاست پولی برای پایه‌گذاری فرآیند دموکراسی از اهمیت بسیاری برخوردار بود. بخشی از شرایط تحمیل شده برای گرفتن وام، مهلت کوتاهی بود که به کشورها برای اصلاحات برنامه‌های تأمین اجتماعی یا خصوصی‌سازی یا تغییر اساسنامه بانک‌های مرکزی داده می‌شد، یعنی اصلاحاتی را انجام دهندکه بسیاری از دموکراسی‌های کشورهای صنعتی پیشرفته آنها را رد کرده بودند. شکست در شناخت صدور چنین دستوراتی، سبب شد تا نهادهای عمومی به وظایف غیرممکن متعهد شوند؛ اگر آنها تبعیت نمی‌کردند، اعتبار خود را از دست می‌دادند، به دلیل آنکه آنها متهم به عدم اقدامات درست برای کشورشان می‌شدند؛ چنانچه آنها تسلیم دستورات می‌شدند، باز هم اعتبار خود را از دست می‌دادند، به دلیل آنکه به نظر می‌رسد که آنها دستورات رؤسای استعمار نو را به سهولت تعقیب کرده‌اند. زمانی که اصلاحات به قول‌هایش وفا نکرد – همان طوری که تجربه کشورهای مختلف نشان می‌داد – مجدداً دولت‌ها اعتبار خود را از دست دادند. بنابراین، قسمتی از ضعف ایجاد شده در نهادهای عمومی، از سوی نهادهای واشنگتن ایجاد شده بود.

موارد مهم دیگری از سیاستگذاری‌ها که تأثیر متقابل بر نهادها داشتند وجود داشت. سیاست‌های نرخ بهره بسیار سنگین در روسیه (و شکست در تأسیس نهادهای مالی برای عرضه اعتبار به شرکت‌های جدید و در حال گسترش) فرار سرمایه را مطلوب‌تر از ایجاد ثروت جلوه داد؛

و سبب تضعیف پشتیبانی از وضع قوانینی شد که می‌توانستند زمینه‌های ایجاد ثروت را تسهیل نمایند.[۱]

بنابراین، حتی، با توجه به اینکه «*اجماع واشنگتن*» شروع به گسترش فهرست فعالیت‌هایی کرد که باید صورت گیرند، نگرش‌های آن خیلی کوته‌بینانه باقی ماند. اهداف وسیع‌تر و ابزارهای گسترده‌تر مورد نیاز بود. بدین معنا که در نوع نگرش نیاز به تغییر اساسی بود.

آشفتگی بین اهداف و پیامدها خود را در مشکلات ایجاد شده نشان می‌داد. غالباً خصوصی‌سازی و آزادسازی به خودی خود به عنوان عواقب به جای اهداف، برشمرده می‌شدند. بدین ترتیب، اهداف نهایی توسعه مورد مصالحه قرار می‌گرفتند. خصوصی‌سازی سریع در اتحاد جماهیر شوروی قدیم سهم بسزایی در افزایش نابرابری داشت، و مشروعیت حقوق خصوصی را، بخصوص آنهایی که در فرآیند خصوصی‌سازی به دست آمده بود، و شاید حتی آنهایی که در بازار به دست آمده بودند، زیر سؤال برد. سیاست پولی انقباضی به طور فزاینده‌ای سبب رشد دلالی شد، همان طوری که کارایی بازار به دلیل تورم تضعیف می‌شد. آزادسازی بازار سرمایه منجر به رشد اقتصادی سریع نگردید، اما سبب ناپایداری بیشتری گردید.

تا اینجا، من در مورد چندین ویژگی اجماع شکل گرفته – یا حداقل، اتفاق نظر وسیع — در مورد کاستی‌های «*اجماع واشنگتن*» توضیحاتی داده‌ام.

اگر تحلیل را یک قدم به عقب برگردانیم، اجماعی در مورد دو مشکل اساسی، وجود دارد: نخست، اعتقاد مفرط به *بنیادگرایی* بازار؛ و دوم، *نهادهای اقتصادی بین‌المللی* که قوانین غیرعادلانه بازی را تدوین کرده و سیاست‌های شکست‌خورده را، به خصوص به کشورهای در حال توسعه‌ای که به نهادهای مذکور متکی بوده و دریافت‌کننده کمک‌ها بوده‌اند قالب نموده‌اند. در حالی که بسیاری از سیاست‌های کشورهای در حال توسعه به خودی خود به شکست آنان کمک کرده است، مشکلات آنان برای دستیابی به توسعه باید شناسایی شود: انتقاد هیئت مدیره

1. See, e.g. Hoff, K. and J.E. stiglitz (2004). "After the Big Bang? Obstacles to the Emergence of the Rule of Law in Post – Communist Societies", *American Economic Review* 94 (3), June 2004, 753-763.

مسئول بر ضد آنها سبب شده که کار آنان بسیار مشکل‌تر گردد، حتی برای یک دولت شریف و متعهد.

من در مورد دلایل این شکست‌ها در جای دیگر دربارهٔ نقش اختلاف‌نظرهای واقع‌بینانه در خصوص تحلیل اقتصادی، تفسیر شواهد آماری و تجربیات تاریخی در مقابل نقش ایدئولوژی و منافع خاص به تفصیل نوشته‌ام. در سال‌های گذشته، حرفهٔ اقتصاد بیشتر توجه خود را به نهادها، انگیزه‌های موجود در برابر نهادها و در درون نهادها، ارتباط بین حکمرانی، چارچوب سازمانی و رفتار سازمانی، معطوف داشته است. چنین تحلیل‌هایی سبب روشنگری در خصوص رفتار صندوق بین‌المللی پول و سازمان تجارت جهانی شده است.[۱] مطلب قابل توجه این نیست که چه کارهایی انجام شده، بلکه این است که چه کارهایی انجام نشده است – برای مثال، می‌توان از شکست در ارائه حل مشکلات ایجاد شده در نتیجهٔ سیستم ذخیره بین‌المللی، ورشکستگی حاکمیت‌ها، ناتوانایی سیستم در تسهیم خطرهای ناشی از نوسان‌های نرخ بهره و نرخ مبادله ارز بین کشورهای توسعه یافته و کشورهای در حال توسعه، نام برد.[۲]

ویژگی‌های متعدد دیگری در مورد «*پس از اجماع واشنگتن*» وجود دارد. نخستین مسئله آنکه راهبرد توسعه موفق نمی‌تواند به سهولت در حیطهٔ افکار واشنگتن به دست آید. این مسئله باید آنانی را که در کشورهای جهان در حال توسعه زندگی می‌کنند، به انتخاب راه‌های مهم و عقلایی هدایت نماید.

---

1. See for, instance, Stiglitz, J.E. (2001). "The Role of International Financial Institutions in the Current Global Economy", Chaper 5 in *The Rebel Within,* Ha-Joon Chang(ed), London: Wimbledon Publishing Company, 2001. pp. 172-193. (Originally Address to the Chicago Council on Foreign Relations, Chicago, February 27, 1998).

۲. سرانجام در مارس ۲۰۰۳، حتی صندوق بین‌المللی پول به این مشکلات پی‌برد. تقریباً شش سال بعد از اینکه صندوق عقیدهٔ خود را در خصوص مجبور کردن کشورهای در حال توسعه برای آزادسازی بازارهای سرمایه‌شان تغییر داد. با وجود این، مشخص نیست که تا چه اندازه این آگاهی‌ها نسخه‌های سیاست‌ها را که در سطح کشوری به کار گرفته می‌شوند، تغییر داده است. برای مثال مراجعه کنید به:

Prasad, E., Rogoff, K., Wei, S. and Kose, A.M. (2003). "Effects of Financial Globalization on Developing Countries: Some Empirical Evidence, "IMF Accasional Paper No. 22 September.

دومین مسئله این است که تصور استفاده از سیاست‌های مشابه منجر به شکست قطعی خواهد شد. سیاست‌هایی که ممکن است در یک کشور موفقیت‌آمیز باشد، ممکن است در کشورهای دیگر موفقیت‌آمیز نباشد. قطعاً، حتی در حالی که مقایسه اقتصادهای موفق شرق آسیا — که سیاست‌های اجماع واشنگتن را *«به کار نگرفتند»* – و آنهایی که آن سیاست‌ها را به کار گرفتند، بیشتر روشن می‌شود، این سؤال پیش می‌آید، که تا چه حد سیاست‌هایی که به خوبی در آن کشورها اجرا شدند، می‌توانند به کشورهای دیگر نیز *«منتقل شوند»*.

سومین مسئله اینکه، زمینه‌هایی وجود دارند که علم اقتصاد هنوز نتوانسته شواهد کافی، نظریه قوی یا شواهد عملی ارائه دهد که نتیجهٔ آن اجماعی در مورد نحوهٔ عملکرد کشورها باشد. ممکن است، اجماع گسترده‌ای در مورد *«حمایت بیش از حد»*، که منحصراً در خدمت حفظ منافع خاصی به کار گرفته می‌شود، وجود داشته باشد؛ اما اجماعی در مورد اینکه آزادسازی سریع، به خصوص در کشوری که با بیکاری شدید روبه‌رو است، منجر به رشد اقتصادی فزاینده خواهد شد، وجود ندارد. این مسئله فقط می‌تواند منجر به بیکاری بیشتر گردد. بحث معمول که آزادسازی منابع را آزاد می‌نماید تا از بخش‌های حمایت شده غیرمولد به بخش‌های صادراتی مولد حرکت کند، در حالی که ظرفیت‌های خالی فراوانی وجود دارند، رضایت‌بخش نیست. در این‌گونه موارد، اجماع کافی وجود دارد: کشورها باید فرصت تجربه به دست آوردن را داشته باشند، خودشان بتوانند قضاوت کنند، و در خصوص آن چیزی که می‌تواند برای آنها بهترین باشد کاوش نمایند.

گرچه ممکن است امکان پیشنهاد توصیه‌های سهل که بتواند مورد استفاده در همهٔ کشورها باشد وجود نداشته باشد، هنوز، ممکن است که اصول و مجموع ابزارهایی برای شرایط خاص هر کشور مورد قبول واقع گردد. این کنفرانس فرصتی به ما می‌دهد تا بتوانیم دربارهٔ برخی از آن اصول ممکن، برخی از اصلاحات ممکن را در هر دو زمینه، یعنی سیاست‌هایی که یک کشور خاص و یا جامعه جهانی بتواند آن را تعقیب کند، بررسی کنیم.

وقتی به هر یک از سؤالات می‌رسیم، امیدوارم به کلیشه‌ها که اغلب اندیشه‌های متعارف بدون مبنای نظری و شواهد علنی هستند، مراجعه نکنیم. البته باید متذکر شوم که کلیشه‌ها مدت‌های بسیار طولانی بر بحث‌های این حوزه سایه انداخته‌اند.

ما به دو مجموعه بسیار گستردهٔ این مسائل اشاره خواهیم کرد: اول اینکه، هر کشوری چه سیاست‌هایی را می‌تواند با مسئولیت خود برای بالا بردن توسعه پایدار، ثبات، عدالت محور و دموکراتیک، اتخاذ کند؟ همان طوری که کشورهای در حال توسعه آمادهٔ پاسخ به این مشکل می‌شوند، آنها باید به جهان به همان شکلی که هست نگاه کنند، با توجه به نبود تساوی در سیستم تجارت جهانی و عدم ثبات در سیستم مالی جهانی. ولی این مسئله ما را به دومین سؤال می‌رساند: به چه نحو معماری اقتصادی جهانی باید تغییر یابد تا بتواند سبب ثبات بیشتر اقتصادی گردد، تا عدالت را در میان کشورها به وجود آورد و توان کشورهای در حال توسعه برای دستیابی به اهدافشان را بالا ببرد – و به خصوص اهداف توسعه پایدار، باثبات، عدالت محور و دموکراتیک؟ در حالی که ما نمی‌توانیم، در مدت زمان کوتاه به همه موارد مرتبط با این مسئله اشاره نماییم، می‌توانیم در مورد برخی اصلاحات مهم، به خصوص اصلاحات در مورد حکومت جهانی، بحث نموده، و یا دست کم به آن اشاره‌هایی داشته باشیم.

منابع

Birdsall, N. (1999). "Education: The People's Asset" CSED Working Paper No. 5, September.

Deininger, K. (2003). "Causes and Consequences of Civil Strife: Micro-Level Evidence from Uganda." World Bank Working Paper No. 3045, May.

Eaton, J. and Gerzovitz, M. (1981). "Debt with Potential Repudiation: Theoretical and Empirical Analysis, "*Review of Economic Studies,* 48, 289-309.

Hoff. K. and J.E. Stiglitz, (2004). "After the Big Bang? Obstacles to the Emergence of the Rule of Law in Post-Communist Societies", *American Economic Review* 94 (3), June, 753-763.

Prasad, E., Rogoff, K., Wei, S., and Kose, A.M. (2003). "Effects of Financial Globalization on Developing Countries: Some Empirical Evidence," IMF Occasional Paper No. 220, September.

Stiglitz, J.E. (1974). "Alternative Theories of Wage Determination and Unemployment in L.D.C.'s: The Labor Turnover Model," *Quarterly Journal of Economics,* 88(2), May, 194-227. Subsequently published in *Development Economics,* l, D. Lal (ed.). Elgar, 1992, 288-321.

Stiglitz, J.E. (1994). *Whither Socialism?* Cambridge, MA: MIT Press.

Stiglitz, J.E. (1998). "More Instruments and Broader Goals: Moving Toward the Post-Washington Consensus," the 1998 WIDER Annual Lecture, Helsinki, January 1998, reprinted Chapter 1 in *The Rebel Within,* Ha-Joon Chang (ed.), London: Wimbledon Publishing Company, 2001, pp. 17-56.

Stiglitz, J.E. (2001). The Role of International Financial Institutions in the Current Global Economy," Chapter 5 in *The Rebel Within,* Ha-Joon Chang (ed.), London: Wimbledon Publishing Company, 2001, pp. 172-193. (Originally Address to the Chicago Council on Foreign Relations, Chicago, February 27, 1998).

Stiglitz, J.E. (2002). *Reforming Reform: Towards a New Agenda for Latin America,* Prebisch Lecture. ECLAC, Santiago, Chile.

Stiglitz, J.E. and J. Furman (1998). "Economic Crises: Evidence and Insights from East Asia." *Brookings Papers on Economic Activity,* 1998(2), pp 1-114. (Presented at Brookings Panel on Economic Activity, Washington, September 3, 1998).

Stiglitz, J.E. and B. Greenwald (2003). *Towards a New Paradigm for Monetary Policy,* London: Cambrige University Press.

The East Asian Miracle: Economic Growth and Public Policy (World Bank Policy Research Reports). Washington, D.C.: World Bank Publications. 1993.

Wade. R. (2003). *Governing the Maket: Economic Theory and the Role of Government in East Asian Industrialization.* Princeton. NJ: Princeton University Press.

Williamson, J. (1990). "What Washington Means by Policy Reform." Chapter 2 in Latin *American Adjustment: How Much Has Happened?* John Williamson (ed.), 1990. Washington: Institute for International Economics.

Williamson. J. (1999). "What Should the Bank Think About the Washington Consensus." Background Paper to the Work Bank's *World Development Report 2000.* July 1999.

Williamson, J. (2004). "A Short History of the Washington Consensus." Paper presented at Foundation CIDOB conference held in Barcelona in September 2004, "From the Washington Consensus towards a new Global Governance."